

بذر

نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: آلاله، پرستو پوینده، رها کیا، سایه روان، برناک جوان، مارال هوشیار

شماره سی و هشتم - ویژه
تیر ۱۳۸۸

www.bazr۱۳۸۴.com

www.bazr۱۳۸۴.blogfa.com

Email: bazr۱۳۸۴@gmail.com

■ ۱۸ تیر کابوس ده ساله جمهوری اسلامی صفحه ۲

■ درماندگی رهبر، تزلزل موسوی و آگاهی مردم! صفحه ۳

■ آقای موسوی! ما علیه این قانون بپاخواستیم! صفحه ۴

■ فراخوان اضطراری! در مورد دستگیر شدگان خیزش مردم صفحه ۶

■ بگذار برخیزد مردم بی لب خند! بگذار برخیزد! صفحه ۷

■ فعالین بذر از خیابان های ایران می گویند صفحه ۹

گپ های مردم در خیابان
پیاده رو

پارک لاله؛ جیغ، باتوم و خون

درسهای بهارستان

بالاخره چی میشه؟

دغدغه های فکری در نبردهای خیابانی!



۱۸ تیر، کابوس ده ساله جمهوری اسلامی

آلاله

خرداد و تیر سال 1388



۱۸ تیر سالروز حماسه دانشجویان در حالی ۱۰ ساله می شود که انبوه مردم خشمگین از ظلم و ستم حاکم، غریب تغییر سر می دهند و در مکان های گوناگون به اشکال مختلف، صدای اعتراضاتشان تبدیل به آتشی سوزان می گردد. این بار نیز همچون همیشه جمهوری اسلامی سعی در خاموش نمودن فریاد حق طلبان دارد؛ زهی خیال باطل.

آن روزها روزنامه دوم خردادی "سلام" توقیف شده بود و دانشجویانی که هنوز تحقق شعار آزادی را در دوم خرداد و دولت خاتمی و مطبوعات وابسته به آن جستجو می کردند عکس العمل نشان دادند. پاسخ نیروی انتظامی و اوباش لباس شخصی، خشن و بیرحمانه بود. خوابگاه دانشجویان مورد یورش قرار گرفت و نیرو های سرکوب در حالی که شعار یا زهرا سر داده بودند، دانشجویان را از اتاق های طبقه بالا به پایین پرتاب می کردند.

پس از آنکه پرده حقایق کنار زده شد، همگان به ماهیت واقعی دولت اصلاحات پی بردند و این نکته بار دیگر به اثبات رسید که جناح های مختلف حاکمیت هر گاه که کلیت نظام زیر سوال برود، متحدانه هر اعتراضی را سرکوب می نمایند. حرکت دانشجویان و مردم همراهشان رادیکال تر شد و رژیم برای خاموش کردن خشم آنان از هر راه و هر نیرویی استفاده نمود.

پس از ۱۰ سال حماسه ای مشابه شکل گرفته است. این بار اکثر مردم از افسار گوناگون تحقق خواسته هایشان را در موج سبز و میر حسین موسوی جستجو می کردند ولی حمایت آشکار خامنه ای از احمدی نژاد و انتصاب وی، موجب عکس العمل شدید مردم گردید. بار دیگر نیروی ضد شورش، بسیج و

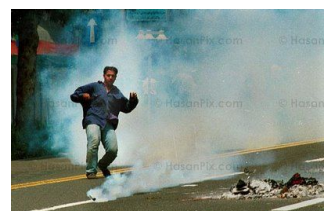
لباس شخصی ها به جان معترضین افتادند و کشتند و مجروح نمودند. کوی دانشگاه بار دیگر ۱۸ تیر را تجربه نمود. تنها تفاوت جریانات اخیر با ۱۰ سال گذشته این است که در این دوره جبهه اصلاحات به طور روشن خود را همدست سرکوبگران نشان نداده و در بیانیه هایش از مردم حمایت نموده است اما توصیه های مکرر به سکوت، آرامش و تبعیت از قانون بار دیگر این توده خشمگین را نسبت به پوشالی بودن وعده های آنان آگاه ساخته است.

جنبش دانشجویی ۱۸ تیر علاوه بر آنکه توسط عوامل جمهوری اسلامی و حامیان دوم خردادی اش آشکارا سرکوب گردید، در صفوف دانشجویان، ستون پنجم هایی چون انجمن اسلامی و دفتر تحکیم وحدت به مثابه سوپاپ اطمینان عمل نموده و حرکت های خروشان دانشجویان را به کج راهه های سازش کارانه سوق می دادند. از دیگر سو قطب امپریالیستی، هراسان از آنکه حرکتی مردمی منافعش را به خطر اندازد چشم خود را بر جنایات شکل گرفته بسته بود.

در جنبش ۱۸ تیر، یکی از مهمترین اشتباهات دانشجویان، به حاشیه راندن نیمی از نیروهای رادیکال یعنی دختران دانشجو بود. همانطور که در جنبش دانشجویی سالهای اخیر شاهد هستیم، حضور پر رنگ، باشکوه و تعیین کننده دختران دانشجو بیش از پیش به چشم می خورد و در اعتراضات بی سابقه اخیر، زنان بخش عظیمی از نیرو های شرکت کننده را تشکیل می دهند و این امر تأیید کننده این مدعا است که زنان به سبب ستم های چند گانه ای که بر دوش دارند می توانند توفنده ترین جریانات را شکل دهند و ممانعت از حضور آنان نه تنها آرمان جامعه ای آزاد و برابر را زیر سؤال می برد بلکه دست دشمن را در سرکوب جنبش باز می گذارد.

اکنون به اندازه ۱۰ سال تجربیاتی داریم که می تواند ما را در راه دستیابی به جامعه ای عاری از ستم، استثمار، جهل و خرافه یاری نماید. اکنون مبارزان خیابانی برای موسوی به خیابان ها نمی آیند. اکنون مردم برای استیفای حقوق پایمال شده شان در طول سی سال تحمل ظلم و ستم به دست رفسنجانی ها، خاتمی ها، احمدی نژادها و موسوی ها به خیابان ها می آیند. دست تمامی آن جنایتکاران رنگارنگ رو شده است. به پشتوانه جوانان انقلابی و پیشرو در جنبش های اخیر که می توانند بهترین راهبران حرکت های مردمی آتی و تأمین کننده مخلص منافع جامعه باشند، به اعتراضاتمان ادامه می دهیم و ۱۸ تیر را بار دیگر به کابوسی وحشت آفرین برای جمهوری اسلامی و هم پیمانانش بدل خواهیم کرد. ■

18 تیر سال 1378



درماندگی رهبر،

تزلزل موسوی

و آگاهی مردم!

خودشان با حاکمیت یک تضاد آشتی ناپذیر نیست. به قول موسوی "یک دعوای خانوادگی" است. اما به آقای موسوی باید گفت که: تضاد حاکمیت با مردم و مردم با حاکمیت یک تضاد آشتی ناپذیر است و آنچه ما تا کنون انجام داده ایم هنوز یک ده هزارم آنچه باید انجام دهیم هم نیست.

این اصلاح طلبان از یک طرف از جناح حاکم "گله" می کنند. از سوی دیگر به جناح حاکم می گویند: مواظب باش که اگر حق مرا ندهی مردم "ساختار شکنی" خواهند کرد. اینان حتا به قم رفته و در پس حجره های تاریک اندیشی قم در جستجوی راهی هستند تا مردم را به خانه هایشان بفرستند و جمهوری اسلامی شان را که بر لبه تیغ قرار گرفته نجات دهند. موسوی در زمانی که مردم آماده جانفشانی و گرفتن حق خود بودند با بیانیه های پی در پی مردم را به آرامش در مقابل سرکوبگران دعوت کرد و آنان را "برادر" خواند و امروز بعد از گذشت سه هفته کشتار زنان و جوانان می گوید، "دعوای ما یک اختلاف خانوادگی است."

ما باید هشیار باشیم. اینان در پشت صحنه، به قول خودشان مشغول "زنگارزدایی" هستند!

جنبش مقاومت مردم قدرت های سرمایه داری جهانی را هم با مشکلات روبرو کرده است. زیرا اوپاما سیاست مذاکره مستقیم با بالاترین سطح حکومت را داشت. اما خیزش جسورانه مردم این بازی ردیلانه را بهم زد. اوپاما جرات ندارد آشکارا وارد مذاکره با دولتی شود که مردم جهان بطور زنده جنایاتش را بر صفحات تلویزیون خود دیدند.

امروز که جامعه ما در تکاپو برای جستن راهی برای نجات از دست نظام ظلم و ستم جمهوری اسلامی و ساختن جامعه ای نوین است این وظیفه همه فعالین جنبش های اجتماعی اعم از دانشجویان، روشنفکران، زنان، کارگران و ملل تحت ستم است که با بردن آگاهی به میان همه اقشار جامعه بخصوص زحمتکشان شهر و روستا، بذره های جامعه آینده را بکارند. نسل ما بر سر چهار راه تاریخ ایستاده است. جنبش دانشجویی ما اگر آگاهانه عمل کند می تواند تأثیری تعیین کننده بر آینده جامعه داشته باشد. اکنون فرصتی تاریخی در مقابل ماست که مختصات آینده را ترسیم کنیم. آینده ای نه برای یک قشر خاص که دوباره مهار قدرت سیاسی را در دست بگیرند و اکثر مردم را به بردگی جهل و زن ستیزی بگیرند و بالای منبری که از استخوان های ما ساخته اند، سموم جهل و خرافات دینی را بر سر مردم بپاشند و آنان را در خواب صد ساله برند. پس درنگ نباید کرد. اگر این ضرورت ها را درک نکنیم نسل ما تباہ می شود و برای آینده نیز تباہی بر جا خواهیم گذاشت. ما راه سرخ را بعنوان مسیر تغییرات برگزیده ایم. در غیر اینصورت، در یک دور باطل دوباره به "راه های ملون جهل و تحمیق جامعه" خواهیم رسید: از همان جنس سال ۱۳۵۷.

انتخاب با همه ماست!

سی سال از حاکمیت این نظام می گذرد. طی این مدت چند نسل، قربانی یکی از مرتجع ترین نظام های حاکم در جهان شدند. طی این سی سال همه ما در درون این نظام زندگی کردیم و دیدیم که چگونه جهل و خرافه جای علم و آگاهی را گرفت. شاهد بودیم که چگونه دانشگاه این تریبون آگاهی را، محل ترویج خرافه کردند. در آن آپارتاید جنسی برقرار کردند و به پادگان نظامی و گورستان تبدیلیش کردند. دیدیم که چگونه برای حداقل خواسته ها شبانه به محل خواب ما یورش آوردند و رفقایمان را ربودند و استخوان هایشان را خرد کردند. دیدیم که چگونه دسته دسته ما را دستگیر کرده و به حبس و شکنجه کشیدند.

انتخابات اخیر و پی آمدهایش تمامیت نظام را بحرانی کرد. این برای جبهه مردم خیلی خوب است. انتخابات این خاصیت را هم داشت که متوهم ترین ها را نسبت به ماهیت این رژیم روشن کرد. در کل، این وقایع دست به دست هم داد و جامعه را به جلو حرکت داد. آگاهی و بیداری مردم رشدی کرد که شاید طی بیست سال در حالت معمولی نمی کرد.

تمام دستگاه های سرکوبگر برای مقابله با خشم و شورش بهترین دختران و پسران و سایر اقشار جامعه به صحنه آمدند. نیروهای سرکوبگر در اوج ضعف ترس دست به قتل، دستگیری و شکنجه مردم معترض زدند و در این میان نیز ضرباتی نوش جان کردند. اما نه به اندازه کافی! زیرا ما سازمان یافته و نقشه مند نبودیم ولی آن ها بودند.

شبکه دروغ پراکنی صدا و سیما تلاش کرد حقایق را به گونه ای دیگر جلوه دهد. "رهبر" با نطق معروف خود از یکسو جناح رقیب را نا امید کرد و از سوی دیگر، حکم ورشکستی کل سیستم را صادر کرد. پوسیدگی نظام اجتماعی موجود، بحران سیاسی عمیق دولت، باختن همه مشروعاتش، تشدید سرکوب و اختناق و دیکتاتوری لجام گسیخته؛ مجموعه این مسائل، عوامل مهم و تعیین کننده ای هستند که موتور ادامه مبارزات مردم در این دوران و آینده خواهد بود.

مبارزات اخیر ما که زنان و جوانان در صف اول آن بودند کینه و تفریبی پایان مردم را از این حکومت به نمایش گذاشت. اگر این خشم و کین با آگاهی رادیکال و سازمان یابی پیوند بخورد و بازتاب منافع اکثریت باشد، وضعیت این سیستم تعیین خواهد شد.

دانشجویان چپ، رادیکال و انقلابی در این میان نقش مهمی به عهده دارند. ما باید وضعیت سیاسی کشور و پیچیده گی های آنرا برای مردم روشن کنیم. یک مانع بزرگ در مقابل پای جنبش مردم این است که هنوز عده زیادی از مردم به رهبران اصلاح طلب - که خودشان بخشی از همین دولت اند- امید دارند. اصلاح طلبان جا زده اند. موسوی عقب نشسته است. تشکیل حزب جدید موسوی نشانه گردن نهادن به این وضعیت است و می خواهد سیاست چهار سال قبل کروی را در پیش بگیرد. موسوی و یارانش را فقط برهنه بودن سرکوب دارودسته رقیب نترسانده، بلکه رادیکالیسم و سازش ناپذیری مردم هم اینها را نگران کرده است. آنان مبارزات به حق مردم را "زیاده خواهی" و "زیاده روی" و "تند روی" می بینند چون تضاد

آقای موسوی! ما علیه این قانون پاخاسته ایم!

مارال هشیار

آقای موسوی بیانیه ای صادر کرده و ضمن شماتت برادرانه کودتاچیان، به ما مردم گفته است که "پاید" به قانون اساسی جمهوری اسلامی -حتا به "جسد" این قانون- احترام بگذاریم! (۱) در جواب باید گفت: خیر! یک میلیارد بار خیر. ما پاید این قانون را بدور اندازیم و به اضطرار!

همه زنان و مردان مبارزی که عرصه را بر رژیم جمهوری اسلامی تنگ کرده اند باید قانون اساسی این رژیم اسلامی را بخوانند تا عزمشان در رد آن راسخ تر شود. بند بند آن را باید خوانند و نقل کرد تا مردم بدانند چه طرز تفکری هیولای جمهوری اسلامی را تولید کرده است. بر خلاف موعظه های موسوی، فجایع امروز جامعه ما نه بخاطر عدول از این قانون بلکه بدلیل اجرای آن است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، در گام اول اراده مردم را سرنگون کرده و اعلام می کند این دولت یک دولت الهی و ملهم از دستورات الهی است. اما از آنجا که "الله ای" موجود نیست، پای پیامبر مسلمانان را وسط کشیده و می گوید، قوانین جمهوری اسلامی متکی بر آرا و احکام اوست که ۱۴۰۰ سال پیش آرای "خدا" را (بخوانید: خود را) در قرآن ثبت و سنت هایی از خود بر جای گذاشته است. اما ماجرا به اینجا ختم نمی شود. طی ۱۴ قرن گذشته بر سر اینکه قرآن واقعی کدام است (۲) و تفسیر درست از سنت اصیل یا بقول موسوی "ناب محمدی" کدام است؛ قبایل مختلف اسلام یکدیگر را تکه پاره کرده اند. قانون اساسی جمهوری اسلامی، برای حل این معضل، تفسیر شیعه از تاریخ ۱۴۰۰ پیش را برسمیت می شناسد. اما باز هم ماجرا به اینجا ختم نمی شود. از آن جا که تحمیل افکار ۱۴۰۰ سال پیش به جامعه مدرن امروزی کار حضرت فیل است، و خدا و پیامبر اسلام هم نیستند که در کتاب و سنت خود تجدید نظری بکنند؛ جمهوری اسلامی عده ای به نام "فقه های عادل" را برای انجام این کار تعیین کرده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی به دلیل این تناقضات ذاتی باید مرتباً تفسیر شود. تفسیر توسط "فقه های عادل". بنابراین، حرکت ذاتی و ناگزیر قانون اساسی جمهوری اسلامی به سوی هر چه بنیادگراتر و استبدادی تر شدن بوده و هست. این قانون اساسی، یک بار به دستور آیت الله خمینی در سال ۱۳۶۷ اصلاح شده و جنبه های بنیادگرایی اسلامی و تاجر آن غلیظ تر گشت.

مقدمه قانون اساسی تصریح می کند که جمهوری اسلامی **حکومت ایدئولوژیک** یک عده "هم کیش" است. در بخش "شیوه حکومت در اسلام" می گوید: «حکومت از دیدگاه اسلام، برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و هم فکر است که به خود سازمان می دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید.» منظور از "هم کیش و هم فکر" را در اصل دوم از "فصل اول: اصول کلی" روشن می کند و می گوید، جمهوری اسلامی بر مبنای حکومت خدا، وحی (قرآن)، اعتقاد به ۱۲ امام و ۱۴ معصوم و اجتهاد فقها (قشر کوچکی از روحانیت شیعه) اداره خواهد شد. این نه تنها جمهوری نیست بلکه استبداد یک کاست (گروه - قشر) خاص به نام "فقه های عادل" است. مقدمه می گوید، تنها افرادی می توانند در اداره حکومت شرکت کنند که افراد

"مکتبی" این تفسیر خاص از اسلام و مذهب شیعه و مورد تائید "فقه های عادل" باشند و قوانینی که در کشور وضع می شود: "بر مدار قرآن و سنت جریان می یابد". در نتیجه "نظارت ... فقه های عادل امری محتوم و ضروری است".

این حکومت الله که توسط "فقه های عادل" اداره می شود دارای نیروهای نظامی نیز هست که وظایفش از همین اهداف "الهی" ناشی می شود. مقدمه در بخشی تحت عنوان "ارتش مکتبی" می گوید: «در تشکیل و تجهیز نیروهای دفاعی کشور توجه بر آن است که ایمان و مکتب، اساس و ضابطه باشد. بدین جهت ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب در انطباق با هدف فوق شکل داده می شوند و نه تنها حفظ و حراست از مرزها بلکه بار رسالت مکتبی یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده دار خواهند بود.» همین اصل، قوه محرکه و بهانه آن را برای جمهوری اسلامی فراهم می کند که جامعه را بطور دائم در حالت نظامی نگاه دارد زیرا ایران را پایگاهی برای دامن زدن به جنگ های مذهبی در جهان (از نوع جنگ های صلیبی) می داند.

به این ترتیب، جمهوری اسلامی ایران هیچ نیست مگر حکومت نظامی فقه های عادل!

اما قانون اساسی جمهوری اسلامی در مورد مردم هم حرف هایی دارد. مقدمه قانون اساسی در بخشی تحت عنوان "قضا در قانون اساسی" وظیفه قوه قضایی را جلوگیری از "انحرافات موضعی در درون امت اسلامی" می داند. وظیفه تعیین انحراف و غیر انحراف هم بر عهده قضات مکتبی گذاشته می شود. گناه (انحراف از راه خدا) و مجازات گناه، شالوده روابط جمهوری اسلامی با مردم است. این دقیقاً مشخصه حکومت فئودالی کلیسا در قرون وسطا در اروپاست که بدست میلیون ها دهقان خشمگین درهم شکسته شد و مردم غرب را از حکومت مذهبی رها کرد. مردم ایران نیز صد سال پیش از این، در جریان انقلاب مشروطه در راهی مشابه قدم گذاشتند، اما آن انقلاب در نیمه راه سقط شد. هر چند، مردم آزادیخواه و مبارز رهبرانی چون شیخ فضل الله نوری را که می خواست حکومتی شبیه حکومت خمینی برقرار کند، به دار کشیدند و زیر بارش نرفتند؛ اما انقلاب مشروطه نتوانست تبدیل به یک انقلاب دموکراتیک بورژوازی شود که ریشه کن کردن فئودالیسم و جدایی دین از دولت جزو اصول اولیه اش است. در واقع جمهوری اسلامی کمابیش تحقق همان نوع جامعه ایست که شیخ فضل الله نوری و دیگر مرتجعین زمان مشروطه آرزویش را در دل داشتند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی، تمام "حقوقی" که به مردم وعده داده می شود شرط ایدئولوژیک سفت و سختی دارد: این حقوق بر حسب معیارهای قرآن میان مردم تقسیم می شود و علاوه بر داشتن معیارهای قرآنی (یعنی معیارهای جامعه برده دار ۱۴۰۰ سال پیش) در تضاد با باورهای ایدئولوژی "شیعه جعفری اثنی عشری" نیز نباید باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی، به پیروی از قرآن و "اسلام ناب محمدی"، زنان را شهروندان درجه دوم محسوب می کند که باید از مردان تبعیت کنند و برای مهمترین لحظات زندگی خود امضای پدر یا شوهر را داشته باشند. قانون، پیروان مذاهب دیگر را پست تر از پیروان شیعه جعفری اثنی عشری محسوب کرده و آنان را از بسیاری حقوق محروم می کند. مثلاً، رئیس جمهور هرگز نمی تواند زن یا از مذاهب دیگر باشد. در جمهوری اسلامی، لامذهب ها در صورت ابراز وجود شایسته قتل اند. به این ترتیب، با استقرار جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت تئوکراتیک (مذهبی) به جای دولت سلطنتی، نظام سیاسی اقتصادی حاکم در ایران تبدیل به یک نظام طبقاتی (طبقات سرمایه دار و فئودال استثمارگر در یک سو و کارگران و دهقانان و غیره در سوی دیگر) با تقسیمات کاستی شد. به عبارت دیگر، جمهوری اسلامی، حکومتی است که نه فقط متکی بر تقسیمات طبقاتی بلکه همچنین متکی بر تقسیم بندی کاستی اهالی است. (مانند مذهب هندو که مردم را تقسیم به کاست های نجس و غیر نجس می کند). در واقع جمهوری اسلامی، همان نظام دوران

فردستان تاریخ و جامعه کرده، روابط جنسی را بیمارگونه کرده، زن را از کودکی برده کرده و به پدرش حق داده که در ۹ سالگی او را بعنوان کنیز جنسی به مرد دیگری بفروشد؛ باید در آتش خشم مردم بسوزد و چیزی از آن بر جای نماند. آقای موسوی، نظامی را "دستاورد ۲۰۰ سال مبارزات ملت ایران" می نامی که در پایان قرن ۲۰ قوانین قصاص دوران جاهلیت را برای ما به ارمغان آورد؛ قوانینی که در نهایت وسواس بیمارگونه انواع و اقسام تحقیرها و شکنجه ها را علیه زنان روا داشت؛ ارزش زن را نصف مرد و گاه نصف بیضه مرد محاسبه کرد؛ و ...

ای آنهایی که در مسجد قبا فریاد می زدید "یا حسین، میرحسین" بیدار شوید! کمی تاریخ بخوانید و مانند آدم های هیپنوتیزم شده فریاد حسین حسین سر ندهید. آیا می فهمید دارید کسی را ندا می دهید که ۱۴۰۰ سال پیش جان خود را در جنگ میان خانواده های اشراف عربستان بر سر زر و زور، از کف داد؟ سرتان را از داخل کتاب های تخیلی که با پشتوانه دلارهای نفتی فله ای چاپ و توزیع می شود بیرون آورید و از علم برای بررسی تاریخ مذاهب و جنگ های شیعه و سنی و حکومت های تئوکراتیک استفاد کنید. ■

توضیحات:

- ۱- بیانیه میرحسین موسوی مورخ ۱۰ تیر ۱۳۸۸
- ۲- از آنجایی که پیامبر اسلام سواد نداشت، آیه های قرآن را برای دیگران می گفت و آنان یادداشت برداری می کردند. بعدها در زمان خلیفه عثمان یادداشت های افراد مختلف گردآورده شده و قرآن کنونی تنظیم شد. در آن زمان که چاپ و کاغذ کمی نبود از این حرف ها یک نسخه یا حداکثر دو سه نسخه موجود بود. بسیاری از این یادداشتها گم شد. بنابراین دلائل واقعی گوناگونی وجود داشت که قبایل مختلف اسلامی به نسخه های قرآن یکدیگر اعتماد نکنند و بر سر آن بجنگند و خون هم را بریزند.
- ۳- سوره نسا آیه ۲۴

به نقل از مقاله "مارکسیسم و علم"

نشریه بدر شماره ۳ - خرداد ۱۳۸۴

جامعه خرافات زده ما عطش و نیاز به مشارکت گسترده انتقادی، بحث و جدال فکری در میان مردم بر سر اینکه در زندگی اجتماعی، در تاریخ و در علوم چه چیزی حقیقی و غیر حقیقی است؛ چه چیزی صحیح و چه چیزی غلط است؛ دارد. دانشگاه و دانشجو باید در زمینه براه افتادن چنین روندی در جامعه نقش اساسی بر عهده بگیرند.

آیا در مقام دانشجو تصور کرده اید که: دانشگاه نه سخن اشاعه دین بلکه مرکز اشاعه علم در میان مردم باشد؟ روزهای جمعه بجای نماز جماعت، دانشگاه میهماندار مردم برای شنیدن سخنرانی های علمی باشد؟ دانشگاه تریبون طرح نظرات تازه علمی و موجب ترغیب و تشویق فضای سالم جدل و جوش فکری باشد؟

آیا تصورش را کرده اید که دست تمام مراجع دینی از تعیین دروس علمی دانشگاه ها و مدارس کوتاه شود و در کشور ما، در قرن ۲۱، وضعیت قرون وسطایی اروپا که مراکز علمی زیر نفوذ کلیسا و دستگاه روحانیت بود، حاکم نباشد؟ آیا پاک کردن این ننگ جزء اولیه ترین وظایف دانش پژوهان نیست؟

آیا فکرش را کرده اید که بجای سرازیر شدن میلیاردها تومان برای تعلیم طلبه هایی که با موعظت بی مایه و عقب افتاده و خرافی مردم را دچار فقر فکری، بیماری افسردگی و روحیه تسلیم می کنند جامعه باید استادان و معلمانی را تعلیم دهد که در فراگیر کردن علم در میان عامه، زبر دست باشند و کارشان تشریح حرکات طبیعی جهان هستی و پیچیدگی های آن به زبان علمی قابل فهم برای عامه باشند؟ آیا این یکی از ابتدایی ترین پایه های يك جامعه امروزی نیست؟

شاه را نگه داشت و ویژگی های نظام های برده داری و سرواژ را (آنطور که در ادیان ابراهیمی بیان شده اند) به آن پیوند زد و معجون خوفناکی برای ۷۰ میلیون نفر درست کرد.

اصل ۵ از فصل اول قانون اساسی می گوید حکومت اصلا متعلق به "ولی عصر" (امام ۱۲ شیعیان) است ولی چون "غایب" است، نیابت آن داده می شود به "فقیه"! خوب به این مسئله فکر کنید. قانون اساسی جمهوری اسلامی از طرف "امام زمان" یعنی یک شخصیت خیالی که اکنون باید حدودا ۱۳۰۰ سال سن داشته باشد (و قبایل مختلف اسلامی در رد یا اثبات وجود وی جنگ های خونین با یکدیگر کرده اند)؛ حکومت ۷۰ میلیون مردم ایران را به "فقیه" داده است!! اولاً، بر چه مبنایی امام ۱۲ شیعیان، "ولی عصر" است و چه کسی این مقام را به او داده است؟ این فرضیه یا ایمان یک فرقه مذهبی از ده ها هزار فرقه مذهبی در جهان است. ثانياً، از کجا معلوم که این فرد خیالی می خواسته حکومت ایران را در اختیار "فقیه عادل و با تقوا" به اسم خمینی یا خامنه ای بگذارد؟ ایجاد چاه هایی مانند جمران و ادعاهای احمدی نژاد مبنی بر اینکه هاله نوری را در اطراف سرش دیده است کاملاً با قانون اساسی جمهوری اسلامی خوانایی منطقی و انسجام دارد. مسئله اینجاست که اگر حرف های نوشته شده در قانون اساسی یا ادعاهای امثال احمدی نژاد را افراد عادی که قدرت نظامی ندارند بزنند، حتما دستگیر شده و در بیمارستان بستری می شوند. اما ۷۰ میلیون نفر را با این حرف ها به گروگان گرفته اند.

مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی می گوید: «این قانون اساسی به عنوان بیانگر نهادها و مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه باید راهگشای تحکیم پایه های حکومت اسلامی و ارائه دهنده طرح نوین نظام حکومتی بر ویرانه های نظام طاغوتی قبلی گردد.» بله! این قانون به واقع بیانگر روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی است. این روابط در تضاد آنتنی ناپذیر با منافع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اکثریت مردم قرار دارد. این نظام نه تنها نظام اقتصادی، اجتماعی "طاغوت" را از بین نبرد. بلکه مختصات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جوامع قرون وسطایی را به آن پیوند زد و آن را ستم گرانه تر کرد.

آقای موسوی در بیانیه اش بازگشت به این قانون اساسی را طلب می کند. همین نشانه ماهیت موسوی است که واقعا بخشی از نظام جمهوری اسلامی است. موسوی همراه با کربوبی و رفسنجانی و "اصلاح طلبان" دیگر مانند عبدالله نوری و موسوی خویننی ها در سال ۱۳۶۷ از سوی خمینی منتصب شدند که قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ را بازنگری کنند. بازنگری ایشان و اصلاحاتی که به آن وارد کردند قانون اساسی جمهوری اسلامی را بنیادگرایانه تر و ارتجاعی تر کرد.

آقای موسوی خواهان بازگشت به اسلام ناب محمدی است! او در بیانیه اش تصریح می کند که: «باید به اسلام باز گردیم، اسلام ناب محمدی که تاجر را بر نمی تابد و تا قیام قیامت برای معضلات جدید بشریت پاسخ های بکر و نو دارد.» بازگشت به افکار و آئین ها و قراردادهای اجتماعی ۱۴۰۰ سال پیش اگر تاجر نیست پس چیست؟! آقای موسوی! زنان ایران قانونی را که می گوید: «مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است ... و در صورت نافرمانی آنها را با زدن تنبیه کنید.» (۳) نمی خواهند و می خواهند آنها را به زباله دانی تاریخ بباندازند. صدها سال است که زباله دانی تاریخ منتظر این عمل تاریخی است. با الهام از این اسلام ناب محمدی است که در جمهوری اسلامی طبق قانون زنان را سنگسار می کنند. طبق اسلام ناب محمدی است که مردان می توانند به موازات افزودن بر احشام و املاک خود، زن بستانند و کنیزان خانگی شان را افزایش دهند. آقای موسوی، در قرن ۲۱ زندگی می کنی و الگوهای ۱۴۰۰ سال پیش را توصیه می کنی و بعد می گویی متحجر نیستی! آقای موسوی قانونی که دست خشونت بی حد و حصر علیه زن را باز گذاشته، آنان را

شبانۀ شناسایی شده را شاهد هستیم. قبلا هم گفته شد که اینها می خواهند در يك فرجه سه ماهه تا شروع سال تحصیلی که احتمال می دهند با دانش آموزان و معلمان و دانشجویان و استادان مسأله داشته باشند، يك تصفیه فیزیکی را در سطح چند صد نفر به پیش ببرند. در عین حال، احتمال دارد با شروع سال تحصیلی هم مجبور به تعطیلی دو فاکتوی دانشگاه ها (پا تق و لق کردن آن) شوند. يك آمار عجیب از زبان وزیر علوم شنیده شد که امسال حدود ۳۰۰ هزار نفر واجد شرایط شرکت در کنکور نرفتند کارت ورود به جلسه بگیرند! اینها کی هستند و چرا نرفتند کنکور بدهند؟ به نظر بخشی از زاویه اعتراض بوده و به طور کلی دل و دماغ کنکور دادن را نداشته اند. چند صد نفری هم ممکنست فراری باشند. در هر صورت وزیر علوم يك مزده دیگر هم به کنکوری ها داد که امسال از "سهیمه ۴۰ درصدی!" رزمندگان، فقط ۲۰ درصدش استفاده می شود بنابراین شانس قبولی تان بیشتر شده است!! این حرف در حالی زده می شود که ظاهرا سالهاست به طور رسمی، رزمندگان یا بسیجی ها سهمیه ندارند. در هر صورت، علیرغم این حرف، فکر می کنم که پر کردن دانشگاه ها از افراد بسیج (حتی به صورت شبه نظامی) يك تدبیر رژیم برای جلوگیری از شلوغی های سال تحصیلی جدید باشد.

لازمست همه رفقا در خارج روی مقوله مفقودالائرها از نظر تبلیغی برای يك کارزار همگانی فعالیت کنند. باید انتظار ادامه این سیاست، درست مثل آمریکای لاتین، در مورد فعالین جنبش دانشجویی را داشته باشیم.

کودتاجیان الان حتی به خدمتگزاران رژیم هم رحم نمی کنند. يك خیر بود، برای اینکه بدانید کودتاگران در چه وضعی هستند و از زاویه درگیری های درونی هیئت حاکمه مهم است. یکی از اطلاعاتی های گردن کلفت و قدیمی، که در رسانه ملی برو و بیا دارد، ظاهرا از جناح رفسنجانی یا موسوی بوده، يك نامه اعتراضی به ضرغامی در مورد سیاست صدا و سیما نوشته. از وزارت اطلاعات آمده اند و او را برده اند و چند ساعت کتک مفصلی به او زده اند و ولش کرده اند! وقتی با خودشان اینکار را می کنند بدانید که با دانشجویان و جوانان مبارزی که علیه شان بپاخاسته اند، چه می کنند. ■

وضعیت اضطراری است؛ وقت تلف نکنید!

★ با توجه به اهمیت انتشار گسترده "فراخوان اضطراری در مورد دستگیر شدگان خیزش مردم" در سطح بین المللی عده ای از رفقا در یک حرکت خودجوش این فراخوان را به زبانهای انگلیسی، هلندی، آلمانی و فرانسه ترجمه کردند؛ که در وبلاگ نشریه دانشجویی بذر درج شده است. با سپاس فراوان از رفقای مترجم.

www.bazr۱۳۸۴.blogfa.com



نامه ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر - ۱۲ تیر ۱۳۸۸

در مورد دستگیر شدگان خیزش مردم، خبرهای دهشتناکی از زندان های رسمی و بازداشتگاه های مخفی و موقتی در گوشه و کنار می رسد. شرایط ایجاب می کند که يك جنبش همگانی برای افشای جنایاتی که در حال رخ دادن است و آزادی فوری و بدون قید و شرط همه زندانیان سیاسی فراخوان داده شود. در ایران، خانواده های زندانیان سیاسی از قدیم و جدید می توانند محرك و هسته مرکزی چنین کاری شوند. ولی در شرایط کنونی خارج از کشور می تواند و باید نقش مهمی در این زمینه بازی کند. حتی کارزار سالانه یادبود کشتار ۶۷ می تواند به عرصه ای برای این جنبش تبدیل شود.

خبرهایی که می رسد حاکی از شکنجه های وحشیانه و به قصد کشت بر جوانان دستگیر شده در تظاهرات ها و همینطور قشرهای دیگر است. علاوه بر این در مورد افراد شناخته شده (اعم از روزنامه نگار یا فعالان ستادهای موسوی و کروبی) فشار به قصد اعتراف را جلو برده اند. مسأله اصلی اینست که در مورد جوانان بی نام و نشان، دارند به سبک آمریکای لاتین جلو می روند یعنی پدیده سر به نیست کردن و مفقود الائرها (دسپاراسیدوس). یکی از یک نگرهبان اوین که سرباز وظیفه است نقل می کرد که در بخش مخصوصی که متعلق به بسیج و اطلاعات سپاه است و هیچکس حق ورود به آنجا را ندارد وحشتناک شکنجه می کنند و از صدای فریاد، اعصاب همه ما خرد شده است. و هر صبح زود به طور متوسط ۱۰ جسد از کسانی که زیر شکنجه کشته شده اند را با آمبولانس از زندان خارج می کنند و به گورهای بی نام و نشان می برند.

هدف از دستگیری های گسترده و کتک زدن های عجیب و غریب در معابر و سپس در بازداشت موقت، انتشار این اخبار به قصد مرعوب کردن کل مردم بوده است. یعنی خیلی ها را که خود نمونه هایش را دارم، حتی خارج از تظاهرات و فقط بر حسب تیپ یا سن، و شاید هم فقط برای ترساندن عابریانی که صحنه را می دیده اند، دستگیر کرده و بعد از ده ساعت کتک زدن و تحقیر و فحش، آزادشان کرده اند که بیایند بگویند چه خبر است. اما فقط این روش نیست. این بیسرف ها دارند واقعا بر مبنای عکس هایی که با دوربین تله از جوانانی که در درگیری های اصلی و حوالی مراکز بسیج و مقرهای دولتی بوده اند و شعار داده اند، از بین دستگیر شدگان گزینش می کنند و قصدشان حذف فیزیکی نیروی ضربت خیزش مردم است. در روزهای اخیر ربودن جوانانی که خانه هایشان در جریان شعار دهی

رفیقی می گفت می خوان زیاد زحمت ندن به خودشون و راحت تا گرفتن بچپونن اون تو. زنی که معلوم بود که ساکن این منطقه اس با تعجب گفت چرا اینقدر شلوغه؟ زن سالمندی که عصا به دست داشت برای چندمین باز با صدایی رسا از چند نفر در مورد ایستگاه حسینییه ارشاد که محل برگزاری مراسم بود پرسید، زن سالمند گفت میدونید که امروز هفتم ندا ست! یکی پرسید ندا کیه؟ زن سالمند جواب داد: چطور نمی دونین؟! همون دختری که جلوی چشم همه غرق خون شد. به حسینییه ارشاد که نزدیک می شدیم صدای رسای شعار دادن تجمع کنندگان به گوش می رسید. "مرگ بر دیکتاتور".

مردم در نو سمت پیاده روا حرکت می کردن و گاردی ها هم در کنار خیابان و روی تمام پشت بامهای اطراف کیپ تا کیپ و ایساده بودن. خیابان شریعتی هم کیپ تا کیپ ماشین بود و ترافیک شدیدی بود. راننده ها هم در همبستگی با مردم دست روی بوق گذاشته بودن و نیروهای گاردی و بسیجی هم حسابی کلافه بودند و سعی می کردند که راه رو باز کنند. جوانی توجهم را جلب کرد. در لابلای ماشینها و در حالیکه در اطراف پر از نیرو بود دستهایش را به سمت بالا حرکت می داد به معنی همراهی مردم و شعار دادن. انقدر مصمم و جسورانه این کار را می کرد که فکر کردم یعنی واقعاً این دیکتاتورها و مستبدا امپوارند که با سرکوب چنین جوانانی بر قدرت بمانند.

مردمی که از سمت پایین داشتن میومدن بالا، به بقیه می گفتن که آرام و بدون دویدن بیاین به سمت بالا چون دارن همینجوری کتک می زنن و میان اینطرف. از اوج گرفتن صدای شعار ها می شد فهمید که دارن کتک می خورن و برای مقابله فریادشون بلند تر می کنن.

وقتی که اتفاقات قیل از انتخابات تا کنون را بازنگری می کنم می بینم که در این ۳ هفته چه تغییراتی صورت گرفته. چه رادیکالیسمی در مردم پدید آمد و رشد کرد. انرژی و پتانسیل جوانها که اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند چون آتشفشانی که سالها خاموش بود غلیان کرد. رفیقی می گفت: ما در ۳۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی رای نداده. اما امسال رای داد که چنین شد و حالا انقدر مصمم هر روز با من به خیابان میاید و شعار می ده که به زور می برمش خونه. گفت موسوی بهانه شد برای آشکار شدن آتش زیر خاکستر. در روزهای اول اعتراضات باز هم شعارها و اعتراضات مردم همچنان رنگ و بوی سبز می داد. اما حالا دیگه تعداد سبز ها هم کم شده. تا قیل از انتخابات دعوا بر سر دو کاندیدا بود و کری خوندن طرفدارا. اما حالا دیگه همه، همه جا خیلی راحت از بر اندازی صحبت می کنن. می گن دیگه بسه هر چی خوردن و کشتن، بردن. آگه ساکت بشینیم هر کاری بخوان باهامون می کنن. چیزی که خیلی توی این اعتراضات مشهوده حضور خانوادگی مردم و سنین و تیپ های مختلفه و این خیلی مهمه. افراد مسن با عصا، حضور وسیع و پر شور و شجاع جوانا، مادرها با بچه هاشون. اینها همه نشانه انگیزه بالای مردم برای تغییره. در جلوی مسجد قبا دوستی می گفت: "بابا این دخترا چکار می کنن تو این درگیریها، همش اون جلو هستن". گفتم آخه انگیزه هاشون خیلی زیاده. گفت آره! راست گفتن که **انقلاب آینده ایران به دست زنهاست.**

به هر حال این موضوع کاملاً مشخصه که نگاه مردم به اتفاقات و مبارزات اخیر یه جور نیست. به جز اقلیت بسیار کمی که در این رژیم منافع دارن و می خوان همه چیز زود سرکوب و تموم شه، در بین مردم عادی با وجود نظرات مختلف بر سر ادامه این خیزش یا سرکوب آن یک مسئله مشترکه و اونم اینه که دیگه ادامه راه با این رژیم خیلی سخته. همانطور که در بالا گفتم عده ای معتقدند که مردم مگه چقدرن و چقدر می تونن دوام بیارن. بالاخره خسته می شن. می تونم بگم که این افراد کسانی هستند که فقط به ظاهر قضایا نگاه می کنن و عمق و پشت پرده رو نمی بینن. عده ای دیگه می گن مردم الان طاقت و توان انقلاب رو ندارن و براش آمادگی ندارن و این خیزش جز کشته شدن و دستگیری برای مردم چیزی در بر نداره. عده خیلی کمی میگن مردم فقط باید مسلح بشن. هیچ راه دیگه ای نیست.



از من سوال کرده بودی: همه جا اولین چیزی که پرسش می شود اینست که بنظرتان چه می شود؟ چقدر مردم دوام می آورند؟ پس طبقه کارگر کجاست؟ چرا اقتشار فقیر در صحنه کم رنگ هستند؟ آیا هنوز هم باید با موج سبز مرزبندی کرد؟ اجازه بهم بده اونجور که اوضاع رو می فهمم برات بگم.

برنامه های روزانه مان اساساً، بر تجمع های روزانه چیده می شود. تا وقتی توی خونه نشستیم دل تو دلم نیست. می خوام برم بیرون. فکر می کنم امروز کجا برم. چه کار کنم. چی میشه. چقدر از مردم میان؟ طاقتم نمی گیره. می زرم بیرون.

این روزها چهره همه چیز تغییر کرده. وقتی راه میری همه به هم نگاه می کنن. از تیپ و قیافه مردم می شه فهمید که امروز می خوان برن تجمع یا نه. شهر یک شکل دیگه است. آدم هر لحظه انتظار یک اتفاق رو می کشه. این روزها ترجیح می دم با وسایل نقلیه عمومی تردد کنم. همه جا صحبت از اتفاقات اخیر. دیگه طرفداران احمدی نژاد جرأت نمی کنن حرف بززن. اما همه تا سر صحبت باز می شه نظراتشون می گن. خیلیها شاکین از صدا و سیما که چرا انقدر وقیحانه دروغ می گن. چرا انقدر مردم رو احمق فرض می کنن. جوونا دارن تو خیابونا کشته می شن اما اینا صبح تا شب فیلم پخش می کنن. یک عده معتقدن که همینکه هست. چرا جوونا کشته بشن. اما تعداد این افراد زیاد نیست. زن جوانی امروز می گفت آگه این خیزش بخوابه این حکومت مثل طالبان میشه. دیگه مجبورمون می کنن برقع و چادر سرمون کنیم. صاف صاف توی چشممون نگاه می کنن و دروغ می گن. دیگه وقاحتشون از حد به در شده. بعضی از مردم عادی که زیاد هم توی تجمع ها نبودن و فقط به ظاهر اوضاع و اتفاقات نگاه می کنن، وقتی که خیزش ها کمی از شدتش کم شد گفتن دیگه تمام شد و سرکوب شد. در مقابل بحث هایی که باهاشون میشد پاسخی نداشتن. می گفتن نتیجه نمی ده. البته شاید فقط به حریم کوچیک زندگی خودشون نگاه می کنن که دلشون نمی خواد ادامه پیدا کنه. عده ای معتقدن که آخوندها مکارن و سیاستمداریشونو تو مکتب انگلیس یاد گرفتن و عین اونا خوب می دونن که برای نگه داشتن قدرت چه کنن.

میگن شاه خیلی با مردم مقابله نکرد و فرار کرد. آگه اون موقع "صد هزار" نفر کشته شدن تا انقلاب شد اما ایندفعه "حداقل ۳۰ میلیون کشته میشن". یک نفر گفت اگر هم ادامه پیدا نکنه اینا انقدر از روشنفکرا، دانشجوها، فعالین سیاسی، مردم عادی و جوونا می کشتن که همون ۳۰ میلیون بشه. پس بهتره بجنگیم تا چیزی به دست بیاریم و دلمون نسوزه که همه چیز باز به دست اونا افتاد و مطمئنم که تلافیات هرگز به این اعداد نخواهد رسید.

در روزی که تجمع مقابل مسجد قبا بود با اتوبوس به سمت اونجا حرکت کردم. در قسمتی که سوار شدم، از ۱۰ نفری که بودن ۷ نفر داشتن می رفتن به مراسم. هر چه که به میدان محسنی می رسیدیم حالت غیر عادی مشهود بود. گاردی ها، بسیجی ها، توی قسمت عقب ماشینهای ون، یک قفس هایی گذاشته بودن و درشم باز بود. به قول

رهبری و لباس شخصی و ... استفاده می‌کنه یعنی آنقدر مردم قوی بودن که اونا مجبور شدن از همه نیروهاشون استفاده کنن. مردم باید از تضادی که بین سران رژیم به وجود اومده و تضادی که بین خودشون و رژیم هست به بهترین شکل ممکن استفاده کنن. نباید اجازه بدن که جناحی از حکومت سوار بر موج مبارزات مردم بشن و به نفع خودشون استفاده کنن. مهم ماهیت این رژیمه که نباید حفظ بشه. هر جناحی از حکومت که سر کار بیاد ماهیت اسلامی و ارتجاعی رژیم باقی می‌مونه.

در ۳۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی تمام جناحها در دوره های مختلف بر سر کار اومدن و امتحان خودشون رو پس دادن. مردم به عوام فریب بودن و ستمگر و مستبد بودن رژیم دیگه شکی ندارن و انتخابات بهانه ای شد تا اقیانوس خشم مردم به حرکت در بیاد.

در آستانه ۱۸ تیر سالگرد کشتار دانشجویان در رژیم اصلاح طلب خاتمی پس از ۱۰ سال و در ادامه مبارزات مردم، اینبار نگذاریم که مبارزات جوانان و دانشجویان خاموش گردد. به رادیکالترین شکل ممکن دهمین سالگرد شورش قهرمانانه دانشجویان در ۱۸ تیر را برگزار کنیم. وقایع ۱۸ تیر ۷۸ و برخوردهای رژیم را برای مردم باز گو و افشاگری کنیم تا همگان بدانند که حامی موسوی در انتخابات امسال خودش که بود و چه عقبه ای داشت.

به امید پیروزی!

نه سازش، نه تسلیم، نبرد تا رهایی!

تاریخ: پنج روز مانده به دهمین سالگرد ۱۸ تیر

وقتی دشمن مردم با سلاح میاد برای سرکوب، با شعار و سنگ نمی‌شه از خودمون دفاع کنیم. اما بعضیها جواب می‌دن که نه مردم نباید مسلح بشن وگرنه دیگه معلوم نیست چی بشه. هرج و مرج میشه. اگه قرار باشه هر کس تو خیابون راه بیفته و یک اسلحه دستش بگیره مگه میشه؟

دیگه حرفی از موسوی نیست. دیگه نماد های سبز خیلی کم شده. اگر چه هنوز عده ای هم در داخل و هم در خارج خیلی به این موج سبز دخیل بستن، اما مردم فهمیدن که بعد از ۳ هفته امید داشتن به موسوی یک توهمه و دیگه هیچ. اون نشسته تو خونه اش یا در حال نامه نوشتن به کسانی است که سی ساله این وضع رو برای ما بوجود آوردن. مردم دارن می‌جنگن. اونم با چنگ و دندان. به قیمت جانسون. هر از گاهی یک بیانیه میده که بوی گند سازش همه جا رو بر داشته. کم کم هم در آینده می‌گه که من از حق می‌گذرم، مردم شما هم گذشت کنین. اما مردم دیگه خواسته هاشون فراتر رفته. دیگه به مردم ثابت شده که واقعا با یک دیکتاتوری عریان و حکومت سراپا مرتجع روبرو هستن. وقتی به خلیها میگی چرا هنوز برای موسوی شعار میدی؟ می‌گن دیگه چاره نیست. باید یک بهانه داشته باشیم. پس اسم چه کسی رو بیاریم. رهبر دیگه ای نیست، موسوی رو قبول نداریم، اما برای بیرون ریختن بهانه ای باشه، می‌گیم موسوی.

مهمترین مسئله در حال حاضر این است که مردم نیاز به یک رهبری برای هدایت مبارزاتشان دارن. این مسئله روشن می‌کنه که اونایی که مدعی مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری و حکومت ضد مردمی هستن چه وظیفه سنگینی روی دوششون. از فعالین کارگری، دانشجویی، زنان، معلمان و همه کسانی که خواهان انقلاب و دگرگونی هستن باید در جهت هدایت مردم و جوانانی که توی این مبارزات نشون دادن که چقدر با انگیزه و جسورن قدم بر دارن. مبارزات خودجوش مردم باید شکل آگاهانه بگیره تا بتونه به شکل پیوسته ادامه پیدا کنه. اونایی که با کم شدن شدت اعتراضات زود پاسیو شدن و گفتن دیگه سرکوب شد باید بهشون گفته بشه که مبارزه افت و خیز داره. همیشه یکنواخت نیست. هر جوری که شروع بشه به همون صورت ادامه پیدا نمی‌کنه و تموم نمی‌شه. مردم در طی یک مبارزه خیلی نظراتشون تغییر پیدا می‌کنه و رشد می‌کنه. در مبارزات اخیر با وجود دستگیری های بیشمار و کشتار مردم، اما باز هم ادامه پیدا کرد. اونایی که موندن میشه گفت که جزو رادیکالترین افراد هستن و باید تلاش بشه تا آگاهیشون بالا بره و مبارزه شون به شکل سازمان یافته ادامه پیدا کنه.

نسل سومی ها و دومی ها باید از تجارب نسل اول استفاده کنن تا اشتباهات اونا رو در سال ۵۷ تکرار نکنن. باید به هر شکلی که ممکن هست در جهت هدایت مبارزات و آگاه کردن افکار مردم استفاده کرد. از بردن شعار و پلاکارد که جزو ابتدایی ترن کارهاست تا بحث های آگاه گرانه. باید بتوان هسته های محکم انقلابی از رادیکالترین نیروها، از جوانانی که شبانه با نیروهای رژیم در نبردند تا کسانی که در مبارزات به شکل منسجم و مداوم و رادیکال شرکت می‌کنند تشکیل داد و برنامه های انقلابی و مبارزاتی برای مقابله با نیروهای رژیم و هدایت مردم در مبارزات ریخت.

اکثریت مردم از شکاف بین سران رژیم آگاهند. باید جزئیات این اتفاقات و نقش کشورهای خارجی و ضعیف شدن رژیم به دلیل این اختلافات رو برای مردم توضیح داد. نکته ای که فکر می‌کنم خیلی مهمه اینه که اکثریت مردم در این دوره در مورد نقش کشورهای خارجی و بخصوص آمریکا خیلی آگاه بودن و می‌گفتن که آمریکا راه نجات مردم نیست. نباید از چاله جمهوری اسلامی در بیایم بیفتیم تو چاه اونا. می‌شیم مثل عراق و افغانستان و خوب این نشانه آگاه شدن مردم و بالا رفتن شعور سیاسیشون.

باید از تضعیف نیروهای نظامی به دلیل اختلافات و دو دستگی بین اونا رو برای مردم توضیح داد. وقتی رژیم برای سرکوب مردم از تمام نیروهای نظامی اعم از بسیج و سپاه و ارتش و گارد

ادامه از صفحه ۱۲:

خطر دوم اینکه در بین کسانی که خود را کمونیست می‌دانند همه چیز تحت الشعاع بورژوا دمکراسی قرار گیرد؛ و کسی صحبت از کمونیسم و مختصات جامعه آینده نکند. در صورتی که فضا برای اینکار مساعد است و نیازش بشدت حس می‌شود بشرطی که به شیوه زنده و خلاق اینکار صورت گیرد و کمونیستها واقعا حرفی علمی و جدی (با توجه به جمع بندی از تجارب مثبت و منفی شان در قرن بیستم) برای گفتن در این زمینه داشته باشند. الان در سطح وسیع می‌توان در مورد اینکه جامعه آینده چی باید باشد با مردم حرف زد. جالب است که برخی نطفه ها جامعه آینده و قوانینش همین الان دارد در خیابانها نوشته می‌شود. در درگیری های ۳۰ خرداد توی خیابان بین یگ زن و شوهر که رهگذر بودند و ناغافل وسط میدان سر در آورده بودند دعوا شد. زن متوجه شده بود جریان چیه و می‌خواست در کنار مردم باشد. مرد نمی‌خواست و شروع کرد به کتک زدن زن. در وسط گاز اشک آور و سرکوب مردم دور آنها جمع شدند و زن را نجات دادند و شروع کردند به بحث با مرد که حق ندارد زن را بزند. شوهره قلدری کرد که زن خودم است بشما چه؟ مردم گفتند زنت هست که باشی. غلط می‌کنی دست بلند میکنی. زن آزاد است و ملک تو نیست. یا رفتارت را مثل آدم کن یا طلاقش را می‌گیره. و ... از این جور چیزها هم آدم زیاد می‌بینه. منظورم از دامن زدن به بحث در مورد جامعه آینده این چیزاست.

و سرانجام اینکه خیلی ها می‌گن حیف که رهبری درست نداریم. این موضوع کسانی را واقعا فلج می‌کند. تقریبا هر جایی که عده ای جمع می‌شوند و سر فعالیتها حرف می‌زنند مسأله رهبری طرح می‌شود. منظورشان از رهبری، رهبران خودخوانده کاریکاتوریزه شده در ماهواره های تلویزیونی نیست. نیاز به رهبران واقعی است. به جرأت می‌توانم بگویم که کل آینده این خیزش در گرو این است که خط و سیاست و برنامه روشن و صحیحی با بخشهای پیشرو جامعه پیوند بخورد و در میان مردم فراگیر شود. تنها در این پروسه است که رهبران واقعی هم شکل می‌گیرند. ■

فعالین بذر از خیابان های ایران می گویند

پیاده رو

گپ های مردم در خیابان!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر
میدان ونک مملو از نیروهای نظامی و لباس شخصی بود. مردم انگار در حال معمول از خانه بیرون زدند و راه خود را می روند. اما کفش های کتانی و پچ پچ های شان چیز دیگری می گوید. نزدیک هم که می رسند به یکدیگر لبخند می زنند. ۲ تا ۳ تا همراه هم می شوند. به هم که می رسند؛ یکی می پرسند: بالا چه خبر است؟ و آن یکی اخبار پایین را به او می دهد. روحیه ها عالی است و کسی از شکست حرف نمی زند. بوق ممتد اتومبیل ها تمام مردم را به وجد می آورد. حضور بزرگترها و جوانترها در کنار هم چشمگیر است. از هم درس می گیرند. بسیاری خانوانگی آمده اند. خانمی گوشه خیابان به رهگذران!!! شکلات تعارف می کند. لباس شخصی ها به مردم چپ نگاه می کنند. ۲ نفرشان می خواهند برای کاری به سمتی بروند فرمانده شان نهیب می زند **تتها نروید**. دختری در حال رد شدن از مقابل آنها با صدای بلند می گوید: **"خوبه ما با یه لا پیرن میایم بیرون"**. مردم از تحریم صدا و سیما و کالاهایی که در آن تبلیغ می شود صحبت می کنند و یا راه پیمایی در بازار برای فلج کردن اقتصاد. می خواهند اهرم های قدرت اقتصادی کودتاچیان را نابود کنند. این جمعیت خودانگیخته چنین تصمیماتی می گیرند و در این خلاء رسانه ای، راهکار هم به یکدیگر ارائه می دهند. سرچهار راه ها به اتومبیل ها بگویند، صف اتوبوس، صف نان و...

شاید عده ای راهپیمایی دیروز را جدی بگیرند اما مردم خودجوش؛ بحث ها و طرح هایی را که با مشارکت و هم فکری هم مطرح کردند که بی نظیر بود. برق پیروزی را در چهره مردم می توانی ببینی به یکدیگر افتخار می کنند که پیاده رویشان اینقدر خواب کودتاچیان را برآشفته است. ■

پارک لاله؛ جیغ، باتوم و خون تهران - پارک لاله - ۲۰:۳۰

گزارش فعالین نشریه دانشجویی بذر
همین الان از پارک برگشتم. اعصابم به کلی از این همه قساوت و بی رحمی به هم ریخته. دیدن صحنه ها برایم مثل یه کابوس بود. آخه امروز قرار بود که همه خانوادهای بچه های دستگیرشد و کشته شدگان در پارک لاله جمع شوند. ما هم با یکی از دوستان از ساعت ۶ در محل حاضر شدیم. فضای پارک بشدت امنیتی است. در تمام کوچه های منتهی به پارک لاله حضور نیروهای امنیتی مشهود است. در کوچه ۱۶ آذر ماشینهای با آرم گشت ارشاد به چشم می خورد که در آنها نیروهای زن نشسته اند. با نزدیک شدن به ساعت ۷ مردم کم کم دور هم جمع می شوند که ابتدا نیروی انتظامی شروع به تذکرمی کند و سعی در متفرق کردن مردم دارد که با ایستادگی برخی از مردم روبرو می شود. در این لحظه به ناگاه از تمام پارک نیروهای سپاه و نیروهای موسوم به یاوران رهبری و نیروهای گارد ویژه با کمک نیروهای زن با استفاده از باتوم و گازفلفل به سمت مردم و خانواده ها حمله ور شدند و اقدام به ضرب و شتم مردم کردند و تعدادی از زنان و جوانان را بعد از کتک زدن دستگیر کردند و با خود به سمت ماشینهایی که در کوچه مصری بودند می برند. خونم از دیدن این همه شقاوت به جوش آمده. با تعدادی از جوانان به سمت نیروی انتظامی یورش می بریم که نیروی انتظامی از ترس خود، درخواست نیروی کمکی می کند که خیلی سریع تعدادی نیروی لباس شخصی و نیروهای گارد با لباس سپاه که گفته می شود نیروی سپاه عاشورا هستند؛ در محل حاضر می شوند و ما به خاطر تعداد کم مجبور به

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر - ۹ تیر ۱۳۸۸
خبر پیچیده بود که امروز چون مهلت ۵ روزه شورای نگهبان برای بررسی انتخابات بسر می رسد در شهر خبرهایی خواهد بود. فکر کردم امروز را نمی شود از کف داد.

تهران پر از نیروهای نظامی امنیتی بود. اما مردم به خیابان آمده بودند و بصورت فشرده در چهار راهها، پیاده رو ها و پارک ها حضور داشتند. می گفتند قرار است از راه آهن تا تجریش راهپیمایی باشد. اما بنظر نامحتمل می آمد. به دلیل تعداد فوق العاده زیاد نیروهای سرکوب. آنها علاوه بر اینکه تمام میدان ها و چهار راهها را اشغال کرده بودند، در وسط خیابان طولانی ولیعصر نیز به صف ایستاده بودند.

مردم خودی را از غیرخودی (یعنی جاسوس ها و خیرچین ها) تشخیص می دادند و با هم گفتگو می کردند. آنها خبر سوزانده شدن بیلبوردهایی با تصویر خامنه ای که جدیداً نصب شده و چنگ و دندان برای مردم نشان می دهد را به یکدیگر می دادند و راههای مبارزه را به هم می آموختند.

«این بیلبوردها بطور معمولی آتش نمی گیره. باید اول الکل روش ریخت بعد کبریت زد».

مادران در کنار دختران خود که زخمی و باتوم خورده بودند، با هم تبادل تجربه و نظر می کردند. «ما اون لباس شخصی ای که اینکارو با دخترم کرد شناسایی کردیم. بزودی حسابش را خواهیم رسید. همه باید اینکارو بکنند».

فرصت نسبتاً زیادی بود که مردم با هم صحبت کنند. بر سر اسلام و حکومت اسلامی و اینکه اینها کی بودند و چگونه در سازش با امپریالیستها به قدرت رسیدند. بر سر موسوی و اینکه چرا او بخشی از همین نظام است و در دهه ۶۰ چه اتفاقاتی افتاد. بر سر اینکه ما جامعه ای نوین می خواهیم که مردم مثل امروز با صفا و مهربانی و بدون ترس کنار یکدیگر بنشینند و با اینکه همدیگر را نمی شناسند، اما می دانند از یک جنس هستند، به راحتی دغدغه های فکری خود را برای هم بازگو کنند. بر سر اینکه در محلات خود حرکتی دیگر را با شعار "مرگ بر نیکتاتور"، «مرگ بر جمهوری اسلامی" براه بیندازیم.

صحبت بر سر "ندا آقا سلطانی" همه جا به وسط می آمد. کسی با اندوهی عمیق گفت که «ندا را در بهشت زهرا و بی سر و صدا به خاک سپرده اند» دیگری پاسخ داد: «غصه نخورید. گستره ی خاوران بیکران است. همه اینها به ضد خودشان تبدیل خواهد شد».

هر کسی هر چیزی که می دانست یا شنیده بود را برای دیگری بازگو می کرد:

«میکن رفتنجانای در حال سازشه. معلومه. مگه اون کیه؟ پادشاه همین نظامه.»

«خاک بر سر موسوی هم تکلیف مارو معلوم نمیکنه. یکرور میگه بیابن یکرور میگه نیان»

جواب: «توهم را دور اندازید. موسوی آدم همین نظامه. تعیین تکلیف ما با این رژیم به دست خودمان خواهد بود و نه موسوی که در هیچ شرایطی بادش نمیره ما را محدود به قانون اساسی و خمینی و نظام جنایتکاری کند که او پایه گذارش بود.»

بحث بر سر همه اینها زیاد بود.

نمی دانم هم اکنون در شهر چه خبر است. ما باید محل ترک می کردیم. اما در برخی مناطق شهر درگیری با نیروی سرکوب توسط جوانان زیاد بوده است. ■

است. این دستگیری ها تا به حال صدها نفر را فقط در تهران شامل می شود. يك نکته دیگر هدف قرار دادن زنان در تظاهرات هاست. هم به شکل ضرب و شتم و هم قتل. این واقعا يك سیاست آگاهانه است چون اهمیت این نیرو را از مدت ها پیش فهمیده اند.

يك مشاهده دیگر: به نظرم شعار مرگ بر جمهوری اسلامی باید در همه جا به طور ثابت تکرار شود. اما نکته ای که مشاهده کردم اینست که اکثر مردم حتی در حادثه های درگیری دوست دارند شعار مرگ بر دیکتاتور بدهند و نه مرگ بر جمهوری اسلامی. چرا؟ آیا از لحاظ ذهنی، برای توده های عام راحت تر و ملموس تر است که افراد معین را آماج قرار دهند تا يك نظام را؟ آیا با مرگ بر دیکتاتور گفتن، مشخص تر می توانند خشم و نفرت خود را ابراز کنند؟ شاید راه فراگیر کردن مرگ بر جمهوری اسلامی این باشد که این شعار در هر جایی و با هر ابزاری، به چشم بیاید. از شعار نویسی های کوچک و بزرگ در سطح شهر گرفته تا کلیپ و پوستر و ■

بالاخره چی میشه؟

دغدغه های فکری در نبردهای خیابانی!

نامه ارسالی برای نشریه دانشجویی بدر - ۴ تیر ۱۳۸۸
۱- آیا این موج ادامه خواهد یافت؟

بعد از سخنرانی خامنه ای در نماز جمعه، همه مردم دچار دلشوره شدند که چند روز آینده (پس از این سخنرانی) چه می شود. فکر می کنم در سرتاسر ایران میلیون ها نفر (منجمله من) در آتش چشم بر هم نگذاشتند و داشتند به همین فکر می کردند. گاهی در کوچه ها فریاد کسی را از دور دست می شنیدی که با لحنی پر از بیم و امید می گفت: «مردم قربونتون برم! شنبه به خیابانها بیایید». در دنیای نت نیز این تقاضا مرتباً تکرار میشد.

شنبه را دیدیم چه گذشت. کشته شدن آن دختر نازنین (ندا سلطانی) و پخش آن از کانالهای ماهواره ای آتش بجان مردم زد و یکشنبه نیز وضع به همین منوال گذشت.

من فقط امیدوارم ادامه یابد. هرچه بیشتر ادامه یابد برای مردم و انقلاب بهتر است. قطبی شدن جامعه بصورت خودبخودی صورت می گیرد. در جریان درگیریهای بعد از شنبه حتا یکبار بحث رای من چی شد و یا موضوع تقلب انتخابات طرح نشد. لاقال در مناطقی که من در آن شرکت داشتم و بعداً شنیدم و خواندم که این مناطق صحنه های اصلی جنگ بوده است.

قطبی شدن توی مردم خوبه اما وقتی خودبخودی است مشکلات زیادی داره، یعنی می تونه به هر جهتی بره. ضمناً این مسأله نیز هست که بهر صورتی که این مسأله خاتمه پیدا کنه (حمام خون یا سازش های بزرگ و غیره) دیگر ممکن نیست، اوضاع مثل قبل بشه. اوضاعی مثل کودتای ۲۸ مرداد و پشت بندش آنهمه سال های سکوت و خفقان تکرار نخواهد شد. زودتر از آنچه فکرش را بکنیم یکجور دیگه و از یکجای دیگه و حتا بزرگتر از این شروع خواهد شد.

اما باید احتمالات را بررسی کنیم. آیا می توانند حمام خون براه بیندازند و مردم را خاموش کنند. بنظر نمیاد. دشمن هر کاری می کند اوضاع برایشان بدتر میشه. چند شب پیش رادان فرمانده نیروهای انتظامی (اگر اشتباه نکنم) آمد در تلویزیون برای مردم خط و نشون کشید. همان حرفهای خامنه ای اما اینبار در هیئت يك نظامی زد. گفت از فردا (یعنی روز یکشنبه ۳۱ خرداد) هرکی بیاد تو خیابان پدرشو در می آوریم. آشکارا اعلام حکومت نظامی کرد. «هر جمعی، هر گرد همایی ای ووو...». اما کسی تره برایش خرد نکرد. ملت می گفتند: «حرف جدید بزنی. اینارو که رهبر دیروز گفت و نتیجه اش را هم دید.» یعنی روحیه مردم الان اینه. درسته همه چیز الان در اوجیه. اما قانون موج وار «خیز و افت» در اینجا هم

عقب نشینی می شویم. می بینم که چگونه زن مسنی که عصایی در دست دارد با ضربه باتوم روی زمین می افتد و چگونه با ضربه دیگر سرجوانی از هم می شکافد و خونش چمنهای سبز پارک را رنگین می کند. در دلم خشمی سوزان شعله می کشد و از اینکه کاری از دستم بر نمی آید به خود نهبیب می زنم: خوب دیگر جای ایستادن نیست مجبورم حرکت کنم و باید این گزارش را بنویسم. ■

درسهای بهارستان

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بدر - ۴ تیر ۱۳۸۸

به نظرم تظاهرات دیروز بهارستان از این نظر اهمیت داشت که روحیه همدلی و پایداری را هم به نمایش گذاشت و هم بالا برد. تعداد جمعیتی که به سمت مجلس حرکت می کرد (البته در پیاده روها) زیاد بود. ترکیب عمدتاً جوان بود ولی میانسال ها هم بودند. در بین میانسالان، تعداد زنان کاملاً بیشتر بود. پلیس بعد از مدتها به فیلمبرداری از افراد روی آورده بود. مرکز هجوم به مردم خود میدان بود. ادامه سرکوب به کوچه ها و خیابان های اطراف میدان (در جنوب و غرب و شمال میدان)، به مردمی که عقب می نشستند گسترش یافت. شعار دادن ها توسط گروه های سی چهل نفره در محیط اطراف (و نه در مرکز هجوم) انجام می شد. با شعار چند ده متری جلو می رفتند و به محض اینکه روبروی خود نیروهای سرکوبگر را می دیدند که پیاده یا با موتور قصد نزدیک شدن به آنان را دارند می دویدند و عقب نشینی می کردند و در کوچه ها و خیابان های دورتر متفرق می شدند و دوباره به همین شکل در گوشه ای دیگر تجمع جدیدی به طور اتفاقی با ترکیب متفاوتی از افراد تشکیل می شد و سعی می کردند تا آنجا که می شود به سمت مرکز درگیری پیشروی کنند. هلیکوپترها از بالا صحنه کلی را زیر نظر داشتند و در واقع نقاط تجمع نیروهای سرکوب و تغییر در آرایش نیرو را از بالا رهبری می کردند. با توجه به این مسأله، ایجاد چند مرکز تجمع نسبتاً دور از هم، برای تقسیم نیروی دشمن و مهمتر از آن، غافلگیر کردن سرکوبگران، اهمیت زیادی پیدا کرده است. نیروی بسیج را از مناطق مختلف به تهران آورده بودند. سن این نیرو علیرغم تبلیغات زیادی که سال های اخیر در مورد گسترش نیروی بسیج می کردند، بالای سی سال است. اصل کاری ها بالای چهل و پنجاه سال دارند. ولی نك و توك چهره بسیجی های خیلی جوان و البته به شدت هراسان (و گاه رنگ پریده) را در میانشان می بینی که دارند اولین تعلیماتشان را در صحنه جنگ واقعی می بینند.

در تبلیغات رژیم، موضوع به خطر افتادن رفاه و زندگی اقتصادی مردم این روزها زیاد به میان کشیده می شود. این واقعیتی است که بازار کساد است. مغازه های کوچک و متوسط دچار افت شده اند. منظوم مغازه دارها و رستوران ها و... است. خیلی ها باید زودتر مغازه ها را ببندند. رژیم دارد روی این حساب می کند که ناراضیایی بخشی از خرده بورژوازی کاسب از ادامه وضع بی ثبات به کمکش بیاید. در کوچه و خیابان و تاکسی، آدم های حکومت این را تبلیغ می کنند که: چه فایده؟ این دعاها چه ربطی به مردم دارد؟ همه چیز خوابیده است؟ این که نشد کار؟ پادزهر این تبلیغات، ارائه دورنمای سیاسی و اهداف بالاتر سیاسی و اجتماعی در بین مردم است. ولی رادیکالیزه شدن فضای سیاسی جامعه (حتی در همین حد کنونی اش و در شرایط نبود يك قطب قوی انقلابی) واقعا دارد جلوی تاثیر این تبلیغات را می گیرد. یعنی حتی آن کاسبی که دارد ضرر می کند هم انگشت اتهام را بر روی حکومت گرفته است و نه «درگیری و بی ثباتی».

رژیم در پی فرسایش و تحلیل بردن نیروی مردم با سرکوب ممتد است. دستگیری ها را بیشتر کرده اند. معمولاً در رسانه ها تاکید بر دستگیری اصلاح طلبان و ملی مذهبی ها و روزنامه نگاران است. این دستگیری ها يك کارکرد معین دارد ولی به نظرم مهمتر از اینها، در طرح سرکوب رژیم، دستگیری پیشگامان درگیری های خیابانی

(چنین فکری را یادم هست ۴ سال پیش که احمدی نژاد سر کار آمد و از جانب شریعتمداری - کیهان - طرح شده بود را محسن رضایی افشا کرده بود.)

۳- اوپاما کدام سمت را گرفته است؟

در مورد برخورد آمریکا: در فاصله این چند روز بنظر میاد سیاست شان چرخشی کرد. (مردم محاسبات همه را بهم ریختند). با توجه به خبر مهمی که این روزها فاش شده که در جریان انتخابات، اوپاما ترجیح می داده که احمدی نژاد انتخاب شود و ملاقات هایی هم بین نمایندگان رهبری با دولت اوپاما در جریان سفر مصر صورت گرفته است. این چرخش را می شود دید. از روزهای اول بعد انتخابات بگیر که اوپاما "نمی‌دونم نمی‌دونم" می کرد و اینکه "ما در موقعیتی نیستیم که بدانیم واقعاً انتخابات چی شده" تا بعدش که باز همین را گفت اما اینرا اضافه کرد که "صحنه های برخورد پلیس در ایران را با مردم دیدم و ناراحت شدم". تا روز بعد که بیشتر "دلسوز" مردم شد. تا روز بعد که کنگره آمریکا با چهار صد و خرده ای رأی (در برابر یک رأی) "حامی مردم" شد.

این تغییر لحن را در اینجا نیز مردم از طریق تلویزیون "صدای آمریکا" متوجه شدند. دوره های قبل از انتخابات صدای آمریکا موضعی "مؤدبانانه" داشت. کلی نسبت به ماههای قبل برخوردش متفاوت بود. برخی می گفتند انگار از صدا و سیمای جمهوری اسلامی یاد گرفته اند. مثلاً قبل ها خیلی افشاگری می کرد. اما در ایندوره اگر کسی هم به آنها زنگ میزد و افشاگری می کرد، گوینده هر بار می گفت: "این البته موضع و نظر شماست؛ و این آقایی که شما دارید سرش حرف می زنی - حتماً اگر صحبت بر سر احمدی نژاد یا نزدیکان او بود - حضور ندارند که جواب بدن. حق آنها برای پاسخگویی محفوظه!!!" (شبیه مجری مناظره های کاندیدها در صدا و سیما حرف می زدند!!). قدم به قدم و با بلند شدن مردم، لحن شان تغییر کرد. حالا کمابیش مثل قبل ها - با افشاگری و غیره - حرف می زنند. همه می دانند که "صدای آمریکا" یعنی موضع دولت آمریکا.

این موضوع در ارتباط با بی بی سی فارسی هم صادق بود. آنها حتماً بیشتر از صدای آمریکا در دوره ی انتخابات خنثی بودند. نه فقط خنثی بلکه کمابیش طرف احمدی نژاد بودند. اما بعد آنها نیز چرخش کردند.

حالا امپریالیستها دارند حساب می کنند با این موضوع چطور می دست و پنجه نرم کنند. مشکل اصلی شان حضور مردم مبارز در صحنه است.

۴- آیا زحمتکشان طرفدار احمدی نژاد هستند؟

در آمارها و نظر سنجی ها آمده بود که آرا ۶۰ به ۴۰ در جنوب شهر به نفع احمدی نژاد بود و در محلات متوسط به بالا ۷۰ به ۳۰ به نفع موسوی. بر همین مبنا هم خیلی ها می گویند که احمدی نژاد در بین زحمتکشان پایه دارد و موسوی در بین میانی ها. ولی همیشه اینرا مطلق گفت اما کمابیش اینطوری است. منظورم از مطلق نگفتن اینست که در این شورشها و خیزش های شبانه و روزانه من جوانانی را دیدم که مشخص بود از قشرهای زحمتکش هستند و شاید اگر در شرایطی غیر از این شورش ها آنها را می دیدم، فکر می کردم احتمالاً طرفدار احمدی نژادی هستند. اما کمابیش این واقعیت دارد. اینرا از مکان های جغرافیایی ای که شورش ها در آنجا صورت می گیرد نیز می توان مشاهده کرد. دیروز تهران - بغیر از مناطق جنوب شهر - در خیزش بود. مناطق فقیرنشین هنوز اساساً ساکت هستند. در دوره ی کارزار انتخاباتی و در گشت و گذارهای شبانه نیز این مساله مشهود بود. هم بین موسوی چی ها زحمتکش مشاهده می شد و هم بین احمدی نژادی ها، میانی و پولدار مشاهده می شد. اما اساساً دو صف متفاوت بودند. نکته این است که جوانان حامی احمدی نژاد هم در صورتی که آن بخش سازماندهی شده و تحریک شده نبوده باشند، بچه های بدی نبودند. بسیاری از آنها نه بخاطر سنت و مذهب و امام زمان بلکه بخاطر فقر و بی‌نواهی و این امید که از احمدی نژاد چیزی در زمینه ی اقتصادی به آنها می ماسد، حامی او

موجوده. اما افت (به هر دلیلی، سرکوب خیلی شدید و یا هر چی که نمی دانم) بنظرم افت در یک موجی است که شروع شده. می خوام بگم روندی شروع شده که بنظرم برگشت ناپذیره.

بحران مشروعیت است. هم در بالا بخشی از هیأت حاکمه مشروعیت را برده زیر سؤال و هم در پایین مردم بطور خیلی گسترده. خود این مساله باعث یک زمینه مادی برای ریشه دار بودن این موج میشه. مربوط به یک قشر خاص هم نیست. نوع ادامه یابی اش که هی بالا رفته. همه می گن که فشرده یکپوزی سی ساله است. خیلی وقتها چنین بحرانهایی را با سرکوب شدید و گسترده - مثل شیلی یا اندونزی - می خوابانند. طوری که دیگر کسی در صحنه نیست. من فکر میکنم اما قدرت چنین سرکوبی وجود ندارد. محدودیت دارند. یک محدودیت اینکه حلقه زندگان دور کونتا - چه آنهایی که طراحش بودند چه آنها که تأیید کردند و چه کسانی که سکوت کردند در هیأت حاکمه - خود اینها با درجه پیشبرد این طرح اختلاف دارند. برای انجام اینکار باید پشتیبانی بین المللی داشته باشند. الان از چنین موقعیتی برخوردار نیستند. این کار برای شان عواقبی داره و همین بخش هیأت حاکمه حاضر نیست چنین ریسک بین المللی را بکند و این بشه زمینه ای برای به جریان افتادن طرحهای آمریکا.

احتمالاً درگیریهای مردم با رژیم خونین تر خواهد شد. منتها سرعت درگیری ها و برخوردهای مستقیم مردم با نیروهای سرکوب به فشردهگی این یک هفته نیست. تظاهرات های میلیونی پشت سر هم نخواهد بود. اما پراکنده تر و گسترده تر خواهد بود. وقایعی مثل اعتصابات می تونه تأثیر ذهنی زیادی داشته باشد. اما اینکه روبرو بشیم با یک رکود بزرگ فکر نمی کنم اینطوری بشه.

بنظرم کودتا گرها یک فرجه ی سه ماهه گذاشته اند اساساً برای سرکوب جوانان بشکل های مختلف. اما شروع سال تحصیلی می تونه معنایش اوج دوباره باشه.

الان هم محتمل است که انتظار روزهایی را داشته باشیم که اصلاً تظاهرات برگزار نشه. زمان شاه هم همینطور بود. بعد از ۱۷ شهریور تا ۱۳ آبان خیلی روزها تظاهرات نبود. اما تبلیغات در بین مردم خیلی مهمه بویژه اینکه همه بفهمند که مبارزه با افت و خیز و موج وار جلو می رود.

۲- آیا دو جناح با هم سازش خواهند کرد؟

مثل دوره های قبل امکان سازش هایی بین دو جناح هست. جمهوری اسلامی در این زمینه از سابقه تاریخی مشخصی برخورداره. اما این بار خیلی متفاوته. یعنی برای دار و دسته ای که شاخص ترین هاشون موسوی، کربوبی و خاتمی هستند (و رفسنجانی) بنظر میاد راه برگشتی نگذاشته اند. اینها گام به گام دارند به خود این افراد نزدیک می شوند. (دستگیری تخم و ترکه ی رفسنجانی. دستگیری افراد ستاد موسوی. و...)

دستگیری یا ترور هر یک از اینها و یا پافشاری روی حرفشان، یعنی جنگ داخلی. (این چیزیه که احتمالش هست).

اما حتماً در صورت بروز چنین جنگی، لزوماً همه چیز حول این دو طرف جنگ جلو نخواهد رفت. یعنی اینجوری که جامعه الزاماً تقسیم بشه به حامیان دار و دسته ی موسوی و بقیه؛ و حامیان خامنه ای. این وسط بشدت پتانسیل برای "چیز دیگری" موجود است؛ و درستیه. حضور نیروهای آگاه در این اوضاع تعیین کننده است تا زمینه و امکان سر بلند کردن آن "چیز دیگر" که بطور عینی حضور دارد، نیرومند تر شود.

یک بحثی را جایی خواندم یا شنیدم. این موضوع که امروز دار و دسته ی خامنه ای می خواهند کاری کنند که آمریکا و نیروهای غربی تحت عنوان دفاع از مردم و حقوق بشر و این حرفا، وارد دخالت مستقیم شوند. حمله کنند یا این قبیل چیزا؛ و اینرا بعنوان تنها راه نجات خود می بینند. فکر می کنند که به این ترتیب می توانند مردم را تحت عنوان دخالت خارجی پشت خود به صف کرده و "وحدت ملی" ویران شده را بازسازی کنند و چندی دیگر بر قدرت باقی بمانند.

های جدیدی از مبارزه را جلوی رویشان قرار داد. گاهی خودبخودی اینطور شد و گاهی از نیروهای آگاه و شعارهای آنها تأثیر گرفتند. اما از سوی دیگر این مواقع کسانی یا قشرهایی می ترسند. انتظار دارند جنبش بی هزینه جلو بره. تردید می کنند. میگویند امروز نریم خیابون. اینرا در ۳۰ خرداد دیدم. واقعاً یک موج است که بالا و پایین داره. بد هم نیست. فرصتی برای نیروهای انقلابی است که چیزی را تثبیت و تحکیم کنند. در تظاهرات میلیونی وقتی بحث سکوت مطرح شد با محدودیت روبرو بودیم. نمیشد شعار داد. حتا بسیاری از توده ها مخالفت باهاش میکردند. اما روز ۳۰ خرداد اینهم شکست. وقتی درگیریها رادیکالتر و خونین تر می شود بیشترین جوانان تحتانی هستند که به صحنه می آیند و در بین میانی ها تزلزل بیشتر دیده می شود. وقتی سیاسی است میانی ها اول فعالترند ولی وقتی اوضاع جنگی می شود تحتانی ها بیشتر در صحنه می مانند.

اما ناآگاهی و بی اطلاعی سیاسی در بین این قشر بیداد می کند. شکل های رادیکال بطور خودبخودی آگاهی ببار نمی آورد. قطبی شدن خودبخودی هم باز می تواند جهت غلط برود و مورد بهره برداری مرتجعین قرار بگیرد.

بسیاری از این جوانان فکر می کنند انگاری احمدی نژاد يك فرد است. موسوی يك فرد است. یکی بد است یکی خوب است. درکی از اینکه هر دو اینها نمایندگان یک طبقه ارتجاعی اند ندارند. ارتجاعی با راهکارهای مختلف.

یکی دیگر اینکه فکر می کنند موسوی قهرمان است و غسل شهادت کرده. اینرا باید گفت که مرتجعین هم افراد مقاوم خودشان را دارند. مگر زمان شاه فرمانده شاه موقع مردن نگفت زنده باد شاه مرگ بر مردم؟ مردن مهم نیست. برای چی مردن مهم است. نیاز به این است که این حرفها زنده و قابل فهم برای مردم طرح شود.

يك مورد دیگر برای ارتقای آگاهی در مورد نقش ارگانهای مختلف سرکوب. نا آگاهی در این زمینه نیز بیداد می کند. من جوانی را دیدم فعال در حرکتها شبانه. بارها هم باتوم خورده بود. با حرارت میگفت نیروی انتظامی با بسیج فرق می کند. اون یکی با این یکی فرق می کند. اون یکی خوبه این یکی بده و غیره. روشن کردن اینکه کارکرد این نیروها چیست و هر يك بازوی سرکوب يك نظامند، ضروریست. منظورم پیش گذاشتن درک مارکسیستی از قوای سرکوب است. همین الان این مسئله موضوع بحث داغ میان مردم است.

۶ - چه خطراتی خیزش را تهدید می کند؟

گرایشات بشدت متناقضی در میان مردم موجود است. گرایشات بورژوا دمکراتیک در میان مردم بشدت قوی است. مردم فعلا امید و نجاتی در کمونیسم نمی بینند. اصلاً نمی دونند چیه؛ و این تأثیراتش را حتی در بین کسانی که فکر می کنند کمونیست هستند هم میداره. (البته اغلب اینها خودشان بشدت به گرایشات بورژوا دمکراتیک آغشته هستند) اینها را هم باید قانع می کردی که جو گیر نشن و دستمال سبز بدست نگیرند. برخی از همین ها را باید قانع کنی که شبها رو پشت بام "الله اکبر" نگویند و شعارهای دیگری بدن! حتی کسانی که اینگونه فکر و عمل نمی کنند هراس دارند که مستقیم از کمونیسم دفاع کنند و اعلامیه های کمونیستی را پخش کنند. برخی ها که خیالشان را راحت کردند و فقط می گویند ضد کودتا و تقلب انتخاباتی باشیم. انگاری در دوران کودتای شبلی هستند و می خواهند از آلوده در مقابل پینوشه دفاع می کنند. یا اینکه حداکثر از شعار جمهوری فراتر نمی روند. چه جمهوی با چه مختصاتی معلوم نیست.

علاوً دو خطر بزرگ سیاسی جنبش را تهدید می کند. یعنی فی الواقع دو خطر وجود دارد و قوی است: یک موسوی و کروی سوار این جنبش شوند. که شده اند ولی امور مقداری از دستشان در رفته و تلاش می کنند مهارش کنند

ادامه در صفحه ۸

بودند. افشاگری او از رفسنجانی در مناظره چنین خاصیتی هم داشت. من با برخی از آنها صحبت کردم. جالب اینکه برخی از اینها را که می شناسم توی همین فاصله کوتاه ضد احمدی نژاد شده اند و می گن "حالا فهمیدیم چه هیولایی است و حاضره بخاطر حفظ قدرت همه ی مردم را بکشد".

اما بهرحال زحمتکش ترین ها فعلا در میدان نیستند. چند روز پیش در جریان درگیری و جنگ و گریز به خانه ای رفتیم که صاحبخانه اش مردی مسن و بازنشسته فرهنگی بود. در فرصتی کوتاه از او سؤال کردم: «بنظر شما چی میشه؟» او جواب داد: «نگاه کن، هر حرکتی است از این منطقه به بالاست. انگار از این جا مرزی کشیده شده است. شمال و جنوبی که مرزش خیابان آزادی است. تا این مرز شکسته نشه و محدوده های پایین خیابان آزادی هم درگیر نشوند، از انقلاب خبری نیست».

احمدی نژاد مدتش چاوز بوده است که در ونزولا با ریختن پول نفت بین مردم توانست آرای بالای ۵۰ درصد را برای تثبیت موقعیت خودش بباره. در ایران هم او بنوعی اینکار را کرد. فقط وعده نبود. انگیزه های مادی هم بود. ترکیبی از سنت گرایی، تحجر، منافع کلان مادی، منافع کوچک مادی، روی حس تحقیر و عقده های پایینی ها نسبت به بالایی ها سرمایه گذاری کردن، مانور روی رفسنجانی (و نه عسگر اولادی) یک پایه گسترده برای احمدی نژاد برای قبل از انتخابات بوجود آورد. اما در صف بندی سیاسی که حول کودتا شکل گرفت چیزهایی تغییر کرده. آن منافع کوتاه مدت مادی که این بخش از مردم را به رأی دادن کشانده است آنقدر قوی نیست که تبدیلیش کند به دفاع فعال از کودتا. بین منافع کوچک و خرده ریز با منافع کلان فرق می کند. کشتار و سرکوب هم باعث فرو ریختن ناآگاهی های این بخش می شه. به خیابان ریختن میلیونها نفر اعتماد را در بین رأی دهندگان به احمدی نژاد خدشه دار می کند. در طرف موسوی هم این روند را می بینیم. البته فرو ریختن توهمات نسبت به موسوی کندتر جلو می رود زیرا از دید مردم مظلوم واقع شده است.

در تظاهرات طرفداران احمدی نژاد آتمهای مدرن با ماشین های شیک هم بودند. البته اغلب شان جز طبقه حاکمه هستند که از قبل احمدی نژاد به نان و نوایی رسیده اند. اینها هم از احمدی نژاد دفاع کردند. یعنی کسانی که در سطح بستن قراردادهای بزرگ سود بردند و بدل به بخشی از سرمایه داران شده اند. حتی اگر هم اندازه شان خیلی بزرگ نباشد اما از قبل دست و دل بازی های احمدی نژاد فریه شده اند. البته واقعاً در میان بخشی از هواداران احمدی نژاد نیرنگ بازی بود. یعنی "هنرپیشه" به خیابان فرستادند که بگویند احمدی نژاد در این طیفها هم پایه دارد. دو سه تا زنان تقریباً بی حجاب را دیدم. با عکس های احمدی نژاد. اما روشن بود که اوباش و مزدور بودند و فحش های رکیک می دادند. به اینها پول می دادند برای تبلیغ. یکی را دیدم که پولدار هم بود ولی از زاویه اسلام و خدا داشت از احمدی نژاد دفاع می کرد. اینها جز نیروهای سرکوبش هم هستند. بطور کلی می توان گفت که منهای نیروهای امنیتی و نظامی، هواداران احمدی نژاد در موقعیت ضعیفتری قرار می گیرند تا هواداران موسوی. اگر بخش زیادی از توده های تحتانی از زاویه مادی پشت احمدی آمدند اما سربازان جنگی اش نیستند. اما آن بخش عقب افتاده متحجر جامعه حتی اگر جزو نیروهای سازماندهی شده بسیجی هم نباشند اما حداقل در ابتدا فعالند و رو در روی مردم قرار دارند.

۵ - چه تغییری در جو و ترکیب شرکت کنندگان در مبارزات خیابانی صورت گرفته است؟

واقعیت این است که نکات مشترکی بین اینجور خیزشهای شهری وجود دارد. حالت موج انفجاری دارد. جرقه ای زده می شود. فراگیر می شود. بر اثر یکسری عوامل شکلش و ترکیب نیروهای درگیرش تغییر می کند. مثلاً درگیریهای ۳۰ خرداد تأثیر دوگانه بر این جنبش عظیم گذاشته است. یک جنبه ی مثبتش این بود که رادیکالیزه کرد. سؤالات جدی را برای توده های پیشرو مطرح کرد و فرم